

سخنای
مقام معظم رهبری
حضرت آیت الله خامنه‌ای

پرتوی بر ولایت‌هدی امام رضا (ع)



اشاره

آنچه فرا روی شماست، متن پیام مقام معظم رهبری (مدظله العالی) به کنگره علمی امام رضا (ع) است که در دوران تصدی مقام ریاست جمهوری اسلامی ایران نگاشته شده است. کنگره علمی امام رضا (ع) در تاریخ ۱۱ تا ۱۶ ذی‌قعدة سال ۱۴۰۴ هجری قمری به همت آستان قدس رضوی و با شرکت جمعی از فرهیختگان و محققان نامی جهان در دانشگاه رضوی مشهد برگزار گردید. به مناسبت مقارن شدن انتشار مجله مسجد با میلاد فرخنده حضرت علی بن موسی الرضا (ع)، متن این پیام از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

تشکیل کنگره علمی زندگی امام هشتم (ع) در جوار تربیت پاک آن بزرگوار و همزمان با سالروز ولادت آن حضرت، گام تازه ای در جهت روشننگری چهره تابناک ائمه معصومین (ع) و آشنایی با زندگی نامه پر حماسه و پر رنج آن پیشوایان عظیم الشان است. باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه (ع) بدرستی شناخته نشده و ارج و منزلت جهاد مرارت باران، حتی بر شیعیان نیز پوشیده مانده است. علی رغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید درباره زندگی ائمه (ع)، امروز همچنان غباری از ابهام و اجمال بخش عظیمی از زندگی این بزرگواران را فرا گرفته، و حیات سیاسی برجسته ترین چهره های خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حساسترین دورانهای تاریخ اسلام را در بر می گیرد، با غرضورزی، بی اعتنائی یا کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان روبه رو شده است. این است که ما از یک تاریخ ملون و مضبوط درباره زندگی پر حادثه و پرماجرایی آن پیشوایان، تهیدستیم.

زندگی امام هشتم (ع) که قریب بیست سال از این دوره تعیین کننده و مهم را فرا گرفته، از جمله برجسته ترین بخشهای آن است که بجاست اگر، درباره آن تأمل و تحقیق لازم است به کار رود.

مهمترین چیزی که در زندگی ائمه (ع) به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است. از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت (ع) مبارزه سیاسی خود را به شیوه ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگترین هدفش، تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه امامت بود. بی شک، تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت و وحی، و رفع تحریفها و کج فهمی ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می آمد. اما طبق قراین حتمی، جهاد اهل بیت به این هدفها محدود نمی شد. و بزرگترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود. بیشترین دشواریهای زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان، به خاطر داشتن این هدف بود. و ائمه (ع) از دوران امام سجاد (ع) و بعد از حادثه عاشورا، به زمینه سازی دراز مدت برای این مقصود پرداختند. در تمام دوران ۱۴۰ ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم (ع)، جریان وابسته به امامان اهل بیت؛ یعنی شیعیان، همیشه بزرگترین و خطرناکترین دشمن دستگاههای خلافت به حساب می آمدند. در این مدت، بارها زمینه های آماده ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد، به پیروزیهای بزرگی نزدیک گردید. اما در هر بار، موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می آمد. و غالباً بزرگترین ضربه، از ناحیه تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت؛ یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا شهادت رساندن آن حضرت، وارد می گشت. و هنگامی که نوبت به امام بعد می رسید، اختناق، فشار و سختگیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه، به زمان طولانی دیگری

نیاز بود.

ائمه (ع) در میان طوفان سخت این حوادث، هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق، تند و پایدار، از لابه لای گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند. و این خنجر برنده، همواره در پهلوی دستگاه خلافت فرورفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی، آسایش را از آنان سلب کرد. هنگامی که حضرت موسی بن جعفر (ع) پس از سالهای حبس در زندان هارون مسموم و شهید شد، در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناق کامل حکمفرما بود. در آن فضای گرفته که به گفته یکی از یاران امام علی بن موسی (ع): «از شمشیر هارون خون می چکید»، بزرگترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند طوفان حادثه به سلامت بدارد، و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوارش مانع شود. و با شیوه تقیه آمیز، شگفت آمیز و شگفت آوری، جان خود را، که محور و روح جمعیت شیعیان بود، حفظ کرد و در دوران قدرت مقتدرترین خلفای بنی عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم، مبارزات عمیق امامت را ادامه داد. تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده ساله زندگی امام هشتم (ع) در زمان هارون، و بعد از او در دوران پنج ساله جنگهای داخلی میان خراسان و بغداد، به ما ارائه کند. اما به تدبر می توان فهمید که امام هشتم (ع) در این دوران همان مبارزه دراز مدت اهل بیت (ع) را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته، با همان جهت گیری و همان اهداف ادامه می داده است. هنگامی که مأمون در سال ۱۹۸ از جنگ قدرت با امین فراغت یافت و خلافت بی منازع را به چنگ آورد، یکی از اولین تدابیر او حل مشکل علویان و مبارزات تشیع بود. او برای این منظور، تجربه همه خلفای سلف خود را پیش چشم داشت؛ تجربه ای که نمایشگر قدرت، وسعت و عمق روزافزون آن نهضت و ناتوانی دستگاههای قدرت از ریشه کن کردن و حتی متوقف و محدود کردن آن بود. او می دید که سطوت و حشمت هارونی حتی با به بند کشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم (ع) در زندان هم نتوانست از شورشها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود. او اینک در حالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبود و به علاوه بر اثر جنگهای داخلی میان بنی عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می کرد. بی شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدیتری بنگرد. شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود، واقع بینانه فکر می کرد. گمان زیاد بر این است که فاصله پانزده ساله بعد از شهادت امام هفتم (ع) تا آن روز و بویژه فرصت پنج ساله جنگهای داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.

مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد، و در صدد مقابله با آن برآمد. و به دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود، که ماجرای دعوت امام هشتم از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولیعهدی به



اسلام گسترش می یافت. و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه تفکر شیعی اینجا و آنجا در همه دورانها، قیامهای مسلحانه و حرکات شورشگرانه را ضد دستگاههای خلافت سازماندهی می کرد.

مأمون می خواست یکباره، آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه انقلابی به میدان سیاست بکشاند و بدین وسیله، کارایی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفا روز به روز افزایش یافته بود، به صفر برساند. با این کار، مأمون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می گرفت، زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق العنان وقت و متصرف در امور کشور است، نه مظلوم است و نه آنچنان مقدس.

این تدبیر می توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیه عقاید و افکاری که در جامعه طرفدارانی داشت، قرار دهد و آن را از حد یک تفکر مخالف دستگاه - که اگر چه از نظر دستگاهها ممنوع و مبعوض است، از نظر مردم بخصوص ضعفا پرجاذبه و استفهام برانگیز است - خارج سازد.

دوم، تخطئه مدعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافتهای اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافتها بود. مأمون با این کار به همه شیعیان مزورانه ثابت می کرد که ادعای غاصبانه و نامشروع بودن خلافتهای مسلط که همواره جزء اصول اعتقادی شیعه به حساب می رفته، یک حرف بی پایه و ناشی از ضعف و عقده های حقارت بوده است؛ چه اگر خلافتهای دیگران نامشروع و جابرانه بود، خلافت مأمون هم که جانشین آنهاست، می باید نامشروع و غاصبانه باشد. و چون علی بن موسی الرضا(ع) با ورود در این دستگاه و قبول جانشینی مأمون او را قانونی و مشروع دانسته، پس باید بقیه خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند. و این، نقض همه ادعای شیعیان است. با این کار نه فقط مأمون از علی بن موسی الرضا(ع) بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگانیش اعتراف می گرفت، بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع را - که همان ظالمانه بودن پایه حکومتهای قبلی است - نیز درهم می کوبید.

علاوه بر این، ادعای دیگر شیعیان مبنی بر زهد، پارسایی و بی اعتنایی ائمه به دنیا نیز با این کار نقض می شد، و چنین وانمود می شد که آن حضرت فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته اند، نسبت به آن زهد می ورزیدند و اکنون که درهای بهشت دنیا به روی آنان باز شد، به سوی آن شتافتند و مثل دیگران خود را از آن متنعم کردند.

سوم اینکه، مأمون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضه و مبارزه بود، در کنترل دستگاههای خود قرار می داد و بجز خود آن حضرت، همه سران، گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود در می آورد. و این، موفقیته بود که هرگز هیچ یک از اسلاف مأمون، چه بنی امیه و چه بنی عباس، بر آن دست نیافته بودند.

چهارم اینکه، امام را که یک عنصر مردمی، قبله امیدها و مرجع سؤالات و شکوه ها بود، در محاصره مأموران حکومت قرار

آن حضرت پیش آمد. و این حادثه که در همه دوران طولانی امامت کم نظیر و یا در نوع خود بی نظیر بود، تحقق یافت. اکنون، جای آن است که به اختصار، حادثه ولیعهدی را مورد مطالعه قرار دهیم.

در این حادثه، امام هشتم علی بن موسی الرضا(ع) در برابر یک تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهان سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد.

در این نبرد، رقیب که ابتکار عمل را به دست داشت و با همه امکانات به میدان آمده بود، مأمون بود. مأمون با هوشی سرشار، تدبیری قوی و فهم و درایتی بی سابقه، قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز می شد و اگر می توانست آنچنانکه برنامه ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می یافت که از سال ۴۰ هجری؛ یعنی از شهادت علی بن ابی طالب (ع)، هیچ یک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود، نتوانسته بودند به آن دست یابند. یعنی، می توانست درخت تشیع را ریشه کن کند، و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافتهای طاغوتی فرو رفته بود، بکلی نابود سازد.

اما، امام هشتم با تدبیری الهی بر مأمون فایق آمد، و او را در میدان نبرد سیاسی که خود به وجود آورده بود، به طور کامل شکست داد. و نه فقط تشیع، ضعیف یا ریشه کن نشد، بلکه حتی سال ۲۰۱، یعنی سال ولایتعهدی آن حضرت، یکی از پربرکت ترین سالهای تاریخ تشیع شد، و نفس تازه ای در مبارزات علویان دمیده شد. و اینهمه، به برکت تدبیر الهی امام هشتم(ع) و شیوه حکیمانه ای بود، که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد.

برای اینکه پرتوی بر سیمای این حادثه عجیب افکنده شود، به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام در این حادثه می پردازیم.

مأمون از دعوت امام هشتم به خراسان، چند مقصود عمده را تعقیب می کرد:

اولین و مهمترین آنها، تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان، به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی خطر بود. همان طور که گفتیم، شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی ناپذیر و تمام نشدنی داشتند. این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت. آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود، و دیگری قداست.

شیعیان با اتکا به این دو عامل نفوذ، اندیشه شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبان خود می رساندند. و هر کسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود، به آن طرز فکر متمایل یا مؤمن می ساختند. و چنین بود که دایره تشیع، روز به روز در دنیای

می داد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او می زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبت‌های مردم، فاصله می افکند .

هدف پنجم، این بود که با این کار، برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می کرد. طبیعی بود که در دنیای آن روز، همه او را برای اینکه فرزندی از پیغمبر و شخصیتی مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است، ستایش کنند. و همیشه چنین است که نزدیکی دینداران به دنیاطلبان، از آبروی دینداران می کاهد، و بر آبروی دنیا طلبان می افزاید.

ششم آنکه، در پندار مأمون، امام با این کار به یک توجیه گر دستگاه خلافت بدل می گشت. بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام، با آن حیثیت و حرمت بی نظیری که وی به عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت، اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت برعهده می گرفت، هیچ نغمه مخالفی نمی توانست خدشه ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد. این، همان حصار منیعی بود که می توانست همه خطاها و زشتیهای دستگاه خلافت را از چشمها پوشیده بدارد.

بعز اینها، هدفهای دیگری نیز برای مأمون متصور بود.

چنانکه مشاهده می شود، این تدبیر بقدری پیچیده و عمیق است، که یقیناً هیچ کس جز مأمون، نمی توانست آنرا بخوبی هدایت کند. و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون، از ابعاد و جوانب آن بی خبر بودند. از برخی گزارشهای تاریخی چنین بر می آید که حتی فضل بن سهل، وزیر و فرمانده کل و مقربترین فرد دستگاه خلافت، نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بیخبر بوده است. مأمون حتی برای اینکه هیچگونه ضربه ای برهدفهای وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید، داستانهایی جعلی برای علت و انگیزه این اقدام می ساخت و به این و آن می گفت.

حقاً باید گفت سیاست مأمون، از پختگی و عمق بی نظیری برخوردار بود. اما آن سوی دیگر این صحنه نبرد، امام علی بن موسی الرضا(ع) است. و همین است که علی رغم زیرکی شیطنت آمیز مأمون، تدبیر پخته و همه جانبه او را به حرکتی بی اثر و بازیچه ای کودکانه بدل می کند. مأمون با قبول آنهمه زحمت و با وجود سرمایه گذاری عظیمی که در این راه کرد، از این عمل نه تنها طرفی بر نیست، بلکه سیاست او به سیاستی ضد او بدل شد. تیری که به آن، اعتبار، حیثیت و مدعاهای امام علی بن موسی الرضا(ع) را هدف گرفته بود، خود او را آماج قرار داد؛ به طوری که بعد از گذشت مدتی کوتاه، ناگزیر شد همه تدابیر گذشته خود را کأن لم یکن شمرده، بالاخره همان شیوه ای را در برابر امام در پیش بگیرد، که همه گذشتگانش در پیش گرفته بودند؛ یعنی «قتل». و مأمون که در آرزوی چهره فداست مآب خلیفه ای موجه، مقدس و خردمند، اینهمه تلاش کرده بود، سرانجام در همان مزبله ای که همه خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند؛ یعنی فساد، فحشا، عیش و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلطید. دریده شدن پرده ریای مأمون در زندگی پانزده ساله او

پس از حادثه ولیعهدی را، در دهها نمونه می توان مشاهده کرد؛ که از جمله آن، به خدمت گرفتن قاضی القضاتی فاسق، فاجر و عیاش همچون یحیی بن اکثم، همنشینی و مجالست با عمومی خواننده و خنیاگرش ابراهیم بن مهدی، و آراستن بساط عیش و نوش و پرده دری در دارالخلافت او در بغداد است.

اکنون، به تشریح سیاستها و تدابیر امام علی بن موسی الرضا(ع)، در این حادثه می پردازیم.

۱. هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند، آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضایی خود پر کرد؛ به طوری که همه کسانی که در پیرامون امام بودند، یقین کردند که مأمون با نیت سوء حضرت را از وطن خود دور می کند. امام بدبینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن، به همه گوشها رساند. در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده اش، هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می داد، با گفتار و رفتار، با زبان دعا و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ او است. همه کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می شدند. در اولین لحظات این سفر، دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا می کرد و به قتلگاه می برد، لبریز شد.

۲. هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایعهدهی آن حضرت مطرح شد، حضرت به شدت استنکاف کردند. و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفتند. این مطلب، همه جا پیچید که علی بن موسی الرضا(ع) ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود، نپذیرفته است. دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند، ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند. حتی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت: «من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده ام. امیرالمؤمنین آن را به علی بن موسی الرضا(ع) تقدیم می کند، و علی بن موسی دست رد به سینه او میزند» .

خود امام با استفاده از هر فرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این و آن می رساند، همواره می گفت: «من تهدید به قتل شدم تا ولیعهدی را قبول کردم». طبیعی بود که این سخن همچون عجیب ترین پدیده سیاسی، دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود، و همه آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آنکه از ولیعهدی برادرش امین عزل شده است به جنگی چند ساله دست می زند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می رساند و سر برادرش را از روی خشم شهر به شهر می گرداند، کسی مثل علی بن موسی الرضا(ع) پیدا می شود که به ولیعهدی با بی اعتنائی نگاه می کند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل، نمی پذیرد.

مقایسه ای که از این رهگذر میان امام علی بن موسی الرضا(ع) و مأمون عباسی در ذهنها نقش می بست، درست عکس آن چیزی را نتیجه می داد که مأمون به خاطر آن این سرمایه گذاری



دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه مسلمانان است. تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن، سخنانی را که در طول ۱۵۰ سال جز در خفا و با تقیه به خصیصان و یاران نزدیک گفته نشده بود، به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آنها قرار نمی گرفت، آن را به گوش همه رساند. مناظرات امام در مجمع علما و در محضر مأمون که در آن قویترین استدلالهای امامت را بیان فرموده است، نامه «جوامع الشریعة» که در آن همه رؤس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل بن سهل نوشته است، حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز بن مسلم بیان کرده است، قصاید فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولایتعهدی سروده شده و برخی از آن مانند قصیده دعبل و ابونواس همیشه در شمار قصاید برجسته عربی به شمار رفته است، نمایشگر این موفقیت عظیم امام (ع) است. در آن سال در مدینه و شاید در بسیاری از آفاق اسلامی، هنگامی که خبر ولایتعهدی علی بن موسی الرضا (ع) رسید، در خطبه، فضایل اهل بیت بر زبان رانده شد. اهل بیت پیغمبر (ص) که ۷۰ سال علناً بر منبرها دشنام داده شدند و سالهای متمادی دیگر کسی جرئت بر زبان آوردن فضایل آنها را نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد شدند. دوستان آنان از این حادثه روحیه و قوت قلب گرفتند، بیخبرها و بی تفاوتها با آن آشنا شدند و به آن گرایش یافتند، دشمنان سوگند خورده احساس ضعف و شکست کردند. محدثان و متذکران شیعه معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند.

۵. در حالیکه مأمون، امام را جدا از مردم می پسندید و این جدایی را در نهایت وسیله ای برای قطع رابطه معنوی و عاطفی میان امام و مردم می خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می داد با اینکه مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را به طرز انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند، امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد. در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبت دلهایی که با او نامهربان بودند قرار داد، در نیشابور حدیث «سلسله الذهب» را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن نشانهای معجزه آسای دیگری نیز آشکار ساخت. و در جای جای این سفر طولانی، فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد. در مرو هم که نیز منزل اصلی و اقامتگاه دستگاه خلافت بود، هرگاه فرصتی دست داد حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت.

۶. نه تنها سرجنبانان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند، بلکه قراین حاکی از آن است که وضع جدید امام، موجب دلگرمی آنان شد و شورشگرانی که بیشترین دورانهای عمر خود را در کوههای صعب العبور و آبادیهای دور دست و با سختی و دشواری می گذرانند، با حمایت امام علی بن موسی الرضا (ع)

را کرده بود.

۳. با اینهمه، علی بن موسی الرضا (ع) فقط بدین شرط ولایتعهدی را پذیرفت، که در هیچ یک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ، صلح، عزل، نصب و تدبیر امور نپردازد. و مأمون که فکر می کرد فعلاً در شروع کار، این شرط قابل تحمل است و بعدها بتدریج می توان امام را به صحنه فعالیتهای خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد. روشن است که با تحقق این شرط، نقشه مأمون نقش بر آب می شد و بیشترین هدفهای او ناباورده می گشت.

امام در همان حال که نام ولایتعهدی داشت و قهرآز امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار می بود، چهره ای به خود می گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است؛ نه امری، نه نهی، نه تصدی مسئولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت، و طبعاً نه هیچ گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه.

روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود، از همه مسئولیتها کناره می گیرد، نمی تواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرفدار باشد. مأمون بخوبی این نقیصه را حس می کرد. ولذا، پس از آنکه کار ولایتعهدی انجام گرفت، بارها در صدد برآمد امام را برخلاف تعهد قبلی با لطایف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند، و سیاست مبارزه منفی امام را نقض کند. اما هر دفعه امام هشیارانه نقشه او را خنثی می کرد.

یک نمونه، همان است که معمر بن خلاد از خود امام هشتم (ع) نقل می کند که مأمون به امام می گوید که اگر ممکن است، به کسانی که از او حرف شنوی دارند، در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است، چیزی بنویسد، و امام استنکاف می کند و قرار قبلی - که همان عدم دخالت مطلق است - را به یادش می آورد.

نمونه بسیار مهم و جالب دیگر، ماجرای نماز عید است. مأمون به این بهانه که مردم قدر تو را بشناسند و دلهای آنان آرام گیرد، امام را به امامت نماز عید دعوت می کند. امام استنکاف می کند. و پس از اینکه مأمون اصرار را به نهایت می رساند، امام به این شرط قبول می کند که نماز را به شیوه پیغمبر (ص) و علی بن ابی طالب (ع) به جا آورد. و آنگاه امام از این فرصت چنان بهره ای می گیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می سازد، و امام را از نیمه راه نماز بر می گرداند. یعنی، بناچار ضربه دیگری بر ظاهر ریاکارانه دستگاه خود وارد می سازد.

۴. اما بهره برداری اصلی امام از این ماجرا، بسی از اینها مهمتر است. امام با قبول ولایتعهدی، دست به حرکتی می زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهلیم هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت، بی نظیر بوده است و آن، بر ملا کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام، و

حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند. شاعر ناسازگار و تند زبانی چون دعلب، که هرگز به هیچ خلیفه، وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیفکنده بود و هیچ کس از سرجنابان خلافت از تیزی زبان او مصون نمانده بود و به همین دلیل همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاههای دولتی به سر می برد و سالیان دراز دار خود را بر دوش خود حمل می کرد و میان شهرها و آبادیها سرگردان و فراری می گذرانید، توانست به حضور امام و مقتدای محبوب خود برسد، و معروفترین و شیواترین قصیده خود را که ادعا نامه نهضت علوی ضد دستگاههای خلافت اموی و عباسی است، برای آن حضرت بسراید، و شعر او در زمانی کوتاه به همه اقطار عالم اسلام برسد؛ به طوری که در بازگشت از محضر امام، آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه بشنود.

اکنون، بار دیگر نگاهی بر وضع کلی صحنه این نبرد پنهانی که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام علی بن موسی (ع) را با انگیزه هایی که اشاره شد به آن میدان کشانده بود، می افکنیم. یک سال پس از اعلام ولیعهدی، وضعیت چنین است: مأمون، علی بن موسی (ع) را از امکانات و حرمت بی حد و مرز برخوردار کرده است. اما همه می داند که این ولیعهد عالی مقام، در هیچ یک از کارهای دولتی یا حکومتی دخالت نمی کند و به میل خود از هر آنچه به دستگاه خلافت مربوط می شود، روگردان است. و همه می دانند که او ولیعهدی را به همین شرط که به هیچ کار دست نزند، قبول کرده است.

مأمون چه در متن فرمان ولایعهدی و چه در گفته ها و اظهارات دیگر، او را به فضل، تقوا، نسب رفیع و مقام علمی منبع ستوده است. و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و جمعی به همین اندازه هم او را شناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند، به عنوان یک چهره درخور تعظیم و تجلیل، و یک انسان شایسته خلافت که از خلیفه به سال، علم، تقوا و خویشی با پیغمبر، بزرگتر و شایسته تر است، شناخته اند. مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را به خود خوشبین و دست و زبان تنگ آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد، بلکه حتی علی بن موسی (ع) مایه امان، اطمینان و تقویت روحیه آنان نیز شده است. در مدینه و مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی نه فقط نام علی بن موسی (ع) به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده، بلکه حشمت ظاهری برعزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگران پس از دهها سال، به فضل و رتبه معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است.

کوتاه سخن آنکه، مأمون در این قمار بزرگ نه تنها چیزی به دست نیاورده، که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد.

اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد، و درصدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از اینهمه سرمایه گذاری، سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی ناپذیر دستگاههای خلافت؛ یعنی ائمه اهل بیت (ع)، به همان

شیوه ای متوسل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند؛ یعنی قتل.

بدیهی است، قتل امام هشتم (ع) پس از چنان موقعیت ممتاز، به آسانی میسر نبود. قراین نشان می دهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام، به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسانتر به کار برد. شایعه پراکنی و نقل سخنان دروغ از قول امام، از جمله این تدابیر است. به گمان زیاد، اینکه ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی (ع) همه مردم را بردگان خود می داند، جز با دست اندرکاری عمال مأمون ممکن نبود.

هنگامی که ابوصلت این خبر را برای امام آورد، حضرت فرمودند: «بار الها، ای پدید آورنده آسمانها و زمین، تو شاهدی که نه من و نه هیچ یک از پدرانم، هرگز چنین سخنی نگفته ایم. و این، یکی از همان ستمهایی است که از سوی اینان به ما می شود».

تشکیل مجالس مناظره با هر آن کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می رفت نیز از جمله همین تدابیر است. هنگامی که امام مناظره کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجت قاطعش در همه جا پیچید، مأمون درصدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند؛ شاید یک نفر در این بین، بتواند امام را مجاب کند.

البته، چنانکه می دانیم هر چه تشکیل مناظرات ادامه می یافت، قدرت علمی امام آشکارتر می شد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر.

بنابر روایات، یک یا دو بار توطئه قتل امام را به وسیله نوکران و ایادی خود ریخت، و یک بار هم حضرت را در سرخس به زندان افکند. اما این شیوه ها هم، نتیجه ای جز جلب اعتقاد همان دست اندرکاران، به رتبه معنوی امام را به بار نیاورد، و مأمون درمانده تر و خشمگینتر شد. در آخر، چاره ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچ گونه واسطه ای، امام را مسموم کند و همین کار را کرد. و در ماه صفر ۲۰۳ ه. ق؛ یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندکی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام آلود. این، گذری بر یکی از فصلهای عمده زندگینامه سیاسی ۲۵۰ ساله ائمه اهل بیت (ع) بود، که امید است محققان، اندیشمندان و کاوشگران تاریخ قرنهای اولیه اسلام، همت بر تحقیق، تشریح و تحقیق هرچه بیشتر آن بگذارند. دانشگاه اسلامی رضوی که امروز به میمنت سالگرد ولادت این امام بزرگوار و در پرتو فیوضات معنوی مرقد پاک و تابناک آن حضرت گشایش می یابد، خوب است بخشی از تلاش و فعالیت خود را به روشنگری این تاریخ درس آموز و پندآمیز اختصاص دهد، و طی کاری جمعی و همه جانبه، تاریخ سیاسی زندگی ائمه (ع) را با توجه به عنصر مبارزه که محور اصلی این تاریخ است، برای نسلهای امروز و فردای جهان اسلام ترسیم کند.